

در این مقاله به بررسی هفت رساله سهروردی می پردازم. این رسالات با عناوین ذیل می باشد:

لغت موران  
فی حقیقة العشق  
عقل سرخ  
آواز پر جبرئیل  
صفیر سیمرغ  
روزی با جماعت صوفیان  
فی حالة الطفولية

### لغت موران

در ابتدای رساله لغت موران صحبت چند مورچه درباره قطره شبنم است که آیا این قطره از زمین است یا از هوا؟ مورچه ها وقتی می بینند که شبنم تبخیر می شود و به هوا می رود نتیجه می گیرند که از هوا می باشد. سهروردی در ادامه نتیجه می گیرد که **هر چیزی به اصلش برمی گردد و صاحب نور به خدا**

در ادامه در حکایت لاک پشت ها می خوانیم که چند لاک پشت یک مرغ را در آب دریا می بینند. می پرسند که آیا این مرغ از آب است یا از هوا؟ اگر مرغ به آب محتاج نباشد آبی نیست. پس بی آب می تواند بود حاکم می گوید که **تا حجاب برنخیزد و کنار نرود شهود حاصل نمی شود**. گوهری که در محل شهود می آید مخلوق و حادث است

لاک پشت ها از حاکم پرسیدند: گوهری که در مکان می آید چطور از مکان و جهت بی نیاز است؟ حاکم جواب داد. لاک پشت ها او را ترک کردند همه مرغان نزد سلیمان حاضر بودند غیر از بلبل. سلیمان به مرغی گفت: به بلبل بگو نزد ما بیاید. بلبل داخل آشیانه اش بود

سهروردی نتیجه می گیرد که **هرکسی که بخواد با ما ملاقات کند اگر بیرون باشد و ما درون پس ملاقات حاصل نمی شود**

در ادامه رساله لغت موران دو حکایت "کیخسرو و جام جهان نما" و "جن و ملک" آمده است. سهروردی نوشته است: هر چه صدا دارد را در آتش باید سوزاند تا جن ظاهر شود. از حکایت بعدی که به خفاشان و تعذیب دشمنانشان در آفتاب اشاره دارد سهروردی نتیجه می گیرد که **مرگ لذت بخش از نوع حیات است** حکایت جغدها و هدهد نیز جالب است. در این حکایت جغدها که در روز نایبنا هستند کمر به قتل هدهد می بندند که **در روز بیناست**. هدهد برای دوری از مرگ توسط جغدها خودش را در روز به نایبنا می زند حکایت بعدی درباره طاووس در باغ ملک است. اسارت و دوری او از باغ و دیگر طاووس ها سبب فراموش کردن گذشته اش می شود. وقتی که او را آزاد می کنند و دوباره به باغ برمی گردد با یادآوری گذشته دچار حسرت می شود

سهروردی در حکایت ماه و خورشید می گوید که ماه مثل آینه ای است که در خود جز خورشید را نمی بیند زیرا که نور خورشید در ماه می افتد. وقتی ماه در هنگام تقابل به خورشید نزدیک می شود از هلال به قرص تبدیل می شود. از این جاست که جملات عرفانی "**انا الشمس**" و "**انا الحق**" آمده است. در ادامه سهروردی می گوید که برای ملک نیز کیهان در حکم آینه است. سهروردی در پایان این رساله می گوید: **خدا مکان جهت و خطا ندارد و از این سه منزّه است. مانع خیر بد است و حجاب راه کفر است. به خود شاد شدن تباه است. روی به حق آوردن خلاص است و چراغ در مقابل آفتاب به چشم نمی آید**

## فی حقیقة العشق

سهروردی در این رساله می گوید که **حقیقت اول عشق است که سه گوهر دارد: خدانشناسی خودشناسی و دیگر شناسی**. صفت این سه به ترتیب عبارت است از: حسن یا نیکویی عشق یا مهر و حزن یا اندوه که از یک چشمه پدید آمده اند و برادران هم اند. او معتقد است که پیدایش آسمان و زمین از آویزش حسن بر عشق است. نام های دیگر حسن عبارت است از: جمال و کمال. سهروردی می گوید که **به حسن نرسند مگر به عشق**. نردبان معرفت به سمت عشق (منتها) از محبت (واصل) می گذرد. در واقع محبت حالت خاص معرفت است و عشق حالت خاص محبت

عشق از عشقه می آید. عشقه از ریشه دور درخت می پیچد و بالا می رود و هر غذا که به وسیله آب و هوا به درخت می رسد از آن می گیرد تا درخت خشک شود. از درخت می توان به درون آدمی تعبیر کرد. این درخت می خواهد به کمال برسد. **جنة القلب** یا کلمه طیبه شجره طیبه است و عکس آن در عالم وجود به ظل یا بدن یا درخت منتصب القامه است. عشق جان را به بقا و بدن را به فنا می رساند. چون بدن از عالم فساد است سهروردی حکایت می کند که پس از آفرینش آدم حسن برای دیدن وی رفت. اندوه به کنعان نزد یعقوب رفت و عشق به مصر نزد زلیخا. عشق برای زلیخا تعریف می کند: **شارستان جان یعنی جاوید خرد سه طبقه دارد: در طبقه های اول و دوم دو حجره است که دو نفر بر دو تخت نشسته اند. در طبقه سوم یک حجره است که یک نفر بر یک حجره نشسته است. سپس به پنج دروازه می رسیم. دروازه اول دو در دارد و در هر در تختی ست و بر هر تخت یک دیده بان است. دروازه دوم هم دو در دارد که به یک دهلیز و یک تخت می رسد و بر این تخت یک نفر می باشد. دروازه سوم نیز دو در دارد که به یک دهلیز و یک حجره و دو کرسی می رسد و یک نفر بر هر کرسی است. دروازه چهارم فراخ تر از دروازه های دیگر است که به یک چشمه و یک دیوار به نام دیوار مروارید و یک تخت می رسد و یک نفر بر آن تخت است. از دروازه پنجم به شهرستان میان دو دروازه می رسیم که بساطی در آنجا گسترده اند و یک نفر بر بساط است. پس از دروازه ها به یک بیشه می رسیم و در آنجا آتشی افروخته اند و آشپزی می کنند و چند نفر از جمله آشپز آتش تیز کن گیرنده و سرجوش حاضرند. در آنجا هر کسی که از خوردن فارغ می شود می گرید. شیر و گراز نیز در آن بیشه هستند. از آنجا به دروازه شهرستان می توان رسید که پیری آنجاست و چشمه ای به نام آب زندگانی در آنجاست که هرکسی در آن غسل کند زندگی ابدی خواهد یافت و در آنجا به یادگیری کتاب الهی می پردازند**

**عشق بنده خانه زاد شهرستان ازل است. مثل شحنه به شهرها می رود. ابتدا گاو نفس را برایش قربانی می کنند سپس وارد آن شهرها می شود. آن گاو دو سر دارد: حرص و امید. آن گاو نه جوان است نه پیر. بر ضمیر بدن به آهن ریاضت بسته نشده پس زمین بدن مستعد نمی شود تا تخم عمل در آن افشانند. در بیابان افسار گسسته است. گاو نفس لایق عشق نیست و از دل هر کسی نباید که آن را قربانی کند**

## عقل سرخ

سهروردی در عقل سرخ از عجایب هفت گانه می گوید. این عجایب عبارتند از:

- ۱- کوه قاف
- ۲- گوهر شب افروز
- ۳- درخت طوبی
- ۴- دوازده کارگاه
- ۵- زره داودی
- ۶- تیغ بلارک
- ۷- چشمه زندگانی

حکایت باز و پیر سرخ چهره در این رساله آمده است. باز یک پیر سرخ چهره را ملاقات می کند. پیر به باز می گوید: برای رسیدن به کوه قاف باید از یازده کوه گذشت. دو کوه اول سرد و گرم هستند. گوهر شب افروز در کوه

قاف در کوه سوم است. روشنی اش از درخت طوبی ست که نیمی روشن و نیمی تاریک است. پیر مثال گوی در آب را می زند که فکر می کنیم نیمی از آن در آب است. درخت طوبی در بهشت در یک کوه قرار دارد و همه میوه های این جهان را داراست. آشیانه سیمرغ روی درخت طوبی ست. روز پر بر زمین می گستراند. از اثر پر او میوه بر درخت پدید می آید و نبات بر زمین. زال سیمرغ را پرورد و رستم اسفندیار را به یاری سیمرغ گشت. زال را وقتی نوزاد بود یک آهو شیر داد. حکایت کشته شدن اسفندیار به این شرح است که سیمرغ نورش را به جوشن و آینه رستم داد. اسفندیار چشمش خیره شد و هیچ نمی دید. از اسب افتاد و رستم او را هلاک کرد. سیمرغ از درخت طوبی سوی دوازده کارگاه می رود. در هر کارگاه استادی و شاگردی ست. هر استاد دو کارگاه دارد تا هفتمین استاد. در هر کارگاه ابریشم می بافند. زره داودی را در این کارگاه ها می بافند. زره داودی بندهای باز است. در هر سه کارگاه یک حلقه از این زره را می بافند. در دوازدهمین کارگاه نزد هفتمین استاد حلقه چهارم را به حلقه های دیگر وصل می کنند. زره داودی را آماده می کنند و هر باز که اسیر می کنند این زره را بر گردنش می نهند. این زره را با تیغ بلارک توسط جلاد پاره می کنند. از تیغ بلارک به باز آسیب می رسد. پیر به باز می گوید که برای آن که زخم تیغ آسان باشد باید از چشمه زندگانی آب بر سرش بریزد و غسل کند. سهروردی از این حکایت چنین نتیجه می گیرد که باید حقیقت را یافت. چشمه زندگانی در ظلمات است و نشان ظلمات تاریکی است. باید به روشنایی رفت که همانا نوری ست از آسمان برچشمه زندگانی

### آواز پر جبرئیل

در این رساله حکایت ده پیر آمده که همگی خیاط و سیاح و حافظ قرآن هستند. هر یکی دیگری را تعلیم داده و شیخ اوست. فرزندانشان مسئول رسیدگی به آسیاهایشان هستند. آنها خدا را با زبان تسبیح نمی کنند. در ادامه سهروردی می نویسد: کلمات الهی نور است. نور اول کلمه علیاست که از آن کلمه بزرگتر نیست. نسبت آن با دیگر کلمات مثل نسبت خورشید با دیگر ستارگان است. آخر این کلمات جبرئیل است. کلمه همان روح خداست. عیسی (ع) را در روح الله خواند و با او همه را کلمه خواند. آدمیان یک نوعند. پس هر که کلمه است روح است و هر دو یک حقیقت است. از کلمه کبری کلمات صغری ظاهرند. ملائکه محرکات افلاکند که کلمه وسطی اند. کلمه در قرآن به معنی سر و راز است. جبرئیل را دو پیر است: یکی راست که آن نور محض است از پر مجرد اضافه است. یکی چپ که نشانه تاریکی ست و جانب نابودی ست. نوری که از روح قدسی فرو می افتد کلمه است که آن را کلمه صغری می خوانند. برای کافران هم کلمه است صدآمیز و تاریک که از پر چپ جبرئیل سایه فرو افتد. عالم زور و غرور از آن است. این نور که بعد از ظلمت است شعاع پر راست است مثل کلمه طیبه یعنی کلمه صغری نورانی ست. پس کلمه و روح به یک معنی ست که کلمه طیبه به حضرت حق صعود می کند. پس روان های روشن از پر راست جبرئیل است و حقائقی که در خاطر القا می کنند و ندای قدس و قهر و صیبه و حوادث آن از آواز پر جبرئیل است. این که پر جبرئیل چه صورت دارد از رموز است. کلمات از حضرت حق است و در او نه شب است نه روز. در جانب ربوبیت زمان نباشد. آنچه قائم است کلمه است و آنچه خراب می شود هیکل کلمه است. هر چه مکان ندارد زمان ندارد. \* کلمات حق (کبری و صغری) بیرون از زمان و مکان است

این جمله از رساله آواز پر جبرئیل با فلسفه امروز تطابق ندارد. زیرا در دوره سهروردی معتقد بودند که زمان بر هر چه مکان دارد می گذرد اما امروزه می دانیم زمان فقط در ذهن انسان می گذرد و خارج از ذهن او معنی ندارد. بنابراین بر هر چه مکان دارد زمان می گذرد اما می توان مواردی یافت که زمان بر آنها بگذرد ولی فاقد مکان باشند. مثلا هر چه به تصور می آوریم و مکان ندارد - مثل یک صندلی خیالی در کنارمان - دارای زمان و فاقد مکان است. پس این جمله "هر چه مکان ندارد زمان ندارد" در رساله آواز پر جبرئیل درست نمی باشد

### صغیر سیمرغ

سخن دو قسم است: قسم اول در بدایا و قسم دوم در مقاصد (صغیر سیمرغ) است. هدهد که روانه کوه قاف می شود در هزار سال - در تقویم اهل حقیقت یک صبحدم از مشرق لاهوت اعظم - به آنجا می رسد و سیمرغ می شود که صغیرش خفتگان را بیدار می کند ولی مستمع کم دارد. سایه اش علاج بیماران است

همه نقش های مادر اوست. خودش رنگ ندارد. مشرق آشیان اوست. همه از او مشغول و او از همه فارغ است. همه از او پر و او از همه خالی ست. همه علوم از صفیر اوست. همه سازها نیز. غذایش آتش است. هرکس پری از آن او بر پهلوی راست بندد از آتش بگذرد و از حریق ایمن است. نسیم صبا از نفس اوست. پس عاشقان راز خود را به او گویند

سخن بردو قسم است. قسم اول شامل سه فصل است: فصل اول در تحصیل این علم فصل دوم در آنچه که اهل بدایا را ظاهر شود فصل سوم در سکینه. قسم دوم نیز شامل سه فصل است: فصل اول در فنا فصل دوم در این که هر که عالم تر است عارف تر است و فصل سوم در اثبات لذت بنده برای حق قسم اول:

فصل اول: دلایل ترجیح یک علم بر دیگری عبارت است از: شریف تر بودن آن علم ادله قوی تر داشتن مهم تر بودن اشتغال به آن و بیشتر بودن فایده اش. مطلوب و مقصود این علم حق است. مشاهده قوی تر از استدلال است. مهم ترین چیز سعادت ایمان است. بزرگترین وسائل معرفت است. پس علم معرفت شریف ترین علوم است فصل دوم: آنچه برای اهل بدایا حاصل شود عبارت است از: طوابع و لوايح که انوار هستند و اوقات. اینها همیشگی نیست بلکه با ریاضت و ذکر به دست می آید فصل سوم: وقتی این انوار ماندنی شود و زمانی طولانی بماند آن را سکینه گویند و لذتش از لذت لوايح بیشتر است. برای چنین فردی اخبار و اطلاع از خاطر مردم و امور غیبی حاصل می شود. صدهای عجیب و نورهای عظیم می بیند و از آن لذت می برد

قسم دوم:

فصل اول: فرد از جسم (قالب) رها می شود و قصد معراج می کند (خود فراموشی و فناء اکبر) که به فناء در فناء می انجامد و سبب می شود تا معرفت را در معروف گم کند. این حالت را طمس گویند

انواع توحید:

توحید عوام (لا اله الا الله) نفی الوهیت از غیر الله  
توحید خواص (لا هو الا هو) نفی هویت ها در معرض هویت حق تعالی  
توحید اشارت به حضور و اثبات اثنتیت (لا انت الا انت) نفی تویی ها در معرض تویی شاهد خویش  
توحید دور بودن دویی از عالم وحدت یا لا انا الا انا  
توحید غرق هر سه لفظ هویت و اثنتیت و انانیت در بحر طمس یا کل شیء هالک الا وجه

توحید آخری بالاترین مرتبه را دارد

سهروردی در پاسخ به این پرسش که تصوف چیست می گوید: اول آن خداست و نهایتی بر آن نیست

فصل دوم: باید به کسب علم ربوبی (علم اسرار زمین و آسمان) پرداخت نه علم ظاهری. فاش کردن سر قدر حرام است. دانستن سر دیگری همانا دلیل نزدیک تر بودن به اوست و باعث استحکام محبت بین آن دو می شود. وقتی محبت کامل شود پوشیده می شود. غایت کمال در تشبه به خداست و علم از صفات اوست فصل سوم

در اثبات لذت بنده برای حق تعالی چنین آمده که در مذهب متکلمان نشاید که بنده خدا را دوست دارد زیرا خدا از جنس بنده نیست. بلکه محبت عبارت است از اطاعت کردن. محبت شاد شدن ذاتی سببه تصور به حضور ذاتی دیگر. جنسیت در آن شرط نیست. عشق عبارت است از محبتی که از حد گذشته باشد. عشق با یافتن مراد بماند و شوق نماند. هر مشتاقی از معشوق یابنده و نایابنده است زیرا آرزویش متصور شود و اگر همه آن را یافته بود آرزو برایش نمی ماند. در شوق نقصی ست چون نیافتن در آن ضروری ست سهروردی در اثبات لذت چنین می گوید:

لذت عبارت است از حاصل شدن کمال برای چیزی. کمال معرفت حق برای جان شریف تر است. شریف تر دریابندگان انسان است. بزرگترین معلومات حق است و لذت انسان کامل تر و وافر تر است

## روزی با جماعت صوفیان

سهروری در ابتدای این رساله درباره صنعت حکاکی سخن به میان می آورد و مثال هایی از قبیل گوی و تخته مهره و چرخ جوهر و حقه می زند. سپس بحث را به موضوع افلاک می کشاند و می گوید خورشید در میان افلاک است پس بزرگتر از بقیه اجرام آسمانی ست. وی اضافه می کند که مدد نور ستارگان از فلک است. فلک خورشید بین افلاک لطف و ثقل است و آنجا مقام اعتدال است. سپس می گوید که بینندگان ستاره ها به سه دسته تقسیم می شوند:

عوام  
منجمان و استدلال کنندگان  
عالمان عالم معنی که با چشم باطن ستارگان را می بینند و ترک این دنیای ظاهر کرده اند

## فی حالة الطفولية

حکایت اول در این رساله حکایت یک شیخ و شاگردش است. شیخ از شاگردش گله مند است زیرا او با ناهل سخن گفته و شیخ معتقد است که سخن به ناهل گفتن خطاست. سهروردی مثال فتیله تر و شمع را می آورد که فتیله تر آتش نمی گیرد و نور نمی دهد اما شمع نور می دهد. سپس می گوید که نور بماند و زیاد شود و به آشنایی کشد دل بیگانه فقط وقتی فهمید نابیناست. او می تواند بینا شود مثل رنجوری که باید بداند در رنج است تا رها شود. معنی داروی بیمار دل است

سهروردی سه مرحله برای درمان بیمار دل پیشنهاد می کند:  
(!خوردن گیاه خوراکی کرم شب تاب (کرم در روز بیرون نمی آید چون فکر می کند به آفتاب نیاز ندارد  
خوردن گیاه خوراکی گاوی که در دریاست و عاشق گوهر شب افروز است  
خوردن میوه درختی که لانه سیمرغ بالای آن است

سهروردی می گوید که بیمار دل می تواند طبیب شود

جان خواب را می بیند و آن چه در آن دنیا کم می شود در این دنیا زیاد می شود و برعکس. پس تعبیر خواب مرگ یک نفر این است که عمرش زیاد شود و برعکس تعبیر طولانی شدن زندگی یک نفر در خواب همانا مردن اوست

حکایت بعدی در این رساله حکایت صوفیان و رقص با آهنگ دف است که در هنگام رقص مرغ جان صوفی از قفس تن او جدا می شود و بالا می رود  
شیخ اشراق با نگارش این هفت رساله از تمثیل ها و داستان هایی که به کار برده رهایی دل آدمی را از آنچه وی را به این دنیا دلبسته می کند نشان داده است. عقل در این میان حرف اول را نمی زند پس به گوش دل باید روانه شد

## منابع:

۱. لغت موران- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۸۲
۲. فی حقیقة العشق- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۸۱
۳. عقل سرخ- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۸۳
۴. آواز پر جبرئیل- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۷۸
۵. صفیر سیمرغ- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۸۲
۶. روزی با جماعت صوفیان- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۸۳
۷. فی حالة الطفولية- سهروردی- انتشارات مولی- تهران: ۱۳۸۲